

هوای تَرَنَم در هوای تَرَنَم در هوای تَرَنَم در هوای تَرَنَم در هوای تَرَنَم در هوای تَرَنَم در هوای تَرَنَم در هوای تَرَنَم در هوای تَرَنَم در هوای تَرَنَم

شعر، یعنی شاعر!

حس آمیزی و برقراری ارتباط واژه‌های باستانی و امروزی و کاربرد کلماتی که در دایره واژگان شعر اخلاقی جایگاه بالایی دارد، به زکریا اخلاقی در رسیدن به آرمان‌های شعری‌اش آن‌چنان کمک می‌کند که مخاطبان او شعرهای بدون امضای او را هم می‌شناسند و این، همان مدینه فاضله ادبیات است.

چشم به راه

به تماشای طلوع تو جهان چشم به راه
به امید قدمت کون و مکان چشم به راه
به تماشای تو ای نور دل هستی! هست
آسمان، کاه‌کشان کاه‌کشان چشم به راه
رخ زیبای تو را یاسمن آئینه به دست
قد رعناي تو را سرو جوان چشم به راه
در شبستان شهود اشک‌فشان دوخته‌اند
همه شب تا به سحر خلوتیان چشم به راه
دیدمش فرشی از ابریشم خون می‌گسترد
در سراپرده چشمان خود آن چشم به راه
نازنینا! نفسی اسب تجلی زین کن
که زمین گوش به زنگ است و زمان چشم به راه
آفتاب! دمی از ابر برون آ که بود
بی‌تو منظومه امکان نگران، چشم به راه
■ زکریا اخلاقی

تنفس در هوای احساس و اندیشه

تنفس در هوای شعرهای امین‌پور، تنفس کردن در بهترین لحظه‌های احساس و اندیشه است. امین‌پور راحت می‌گوید؛ راحت کشف می‌کند و راحت دل مخاطبانش را به دست می‌آورد. مضمون سازی از راه چیدمان‌های ویژه، خاص شعرهای آیینی امین‌پور است. نگاه از دریچه‌های متفاوت و رسیدن به باغ اندیشه و بازکردن قفل بسته آن به وسیله کلید واژه‌های شسته رفته.

بی تو...

صبح بی تو رنگ بعدازظهر یک آدینه دارد
بی تو حتی مهربانی حالتی از کینه دارد
بی تو می‌گویند: تعطیل است، کار عشق‌بازی
عشق، اما کی خبر از شنبه و آدینه دارد؟!
چند بر ویرانه می‌خواند به انکار تو، اما
خاک این ویرانه‌ها بویی از آن گنجینه دارد
خواستم از رنجش دوری بگویم، یادم آمد
عشق با آزار، خویشاوندی دیرینه دارد
روی آنم نیست تا در آرزو دستی برآرم
ای خوش آن دستی که رنگ آبرو از پینه دارد
در هوای عاشقان پرمی‌کشد با بی‌قراری
آن کبوتر چاهی زخمی که او در سینه دارد
ناگهان قفل بزرگ تیرگی را می‌گشاید
آن که در دستش کلید شهر پرآئینه دارد
■ دکتر قیصر امین‌پور

صمیمیت: چراغی فراراه

صمیمیت در شعر، بی‌گمان نقش چراغی دارد در بیابان. شاعر هر گاه نتوانست به صمیمیت سیال و روایی کلامش نزدیک شود، این عنصر پنهان در شعر را آن‌چنان که شایسته است به کار گرفته. مخاطب برای رسیدن به مقاصد شاعر، نیاز به چراغی دارد تا بتواند زوایای پنهان شعر را کشف کند؛ صمیمیت همان چراغ است. چراغی که در این شعر میرشاکا روشن و پر نور، مخاطب را به آن سوتر از تمدن اندیشه‌ها هدایت کرده است.

نشان از بی نشان

تمام خاک را گشتم به دنبال صدای تو
بین باقی‌است روی لحظه‌هایم جای پای تو

صیقل اندیشه‌های مهجور

مرگ واقعیت تلخی است؛ که اگر نبود سلمان هراتی امروز بی‌شک به جایگاهی بالاتر از آن چه امروز است می‌رسید. سلمان هراتی زنده است با اشعار برجسته‌ای که از خود به یادگار گذاشته است. او شاعری است با تمام ویژگی‌های یک انسان بزرگ. شعرهایش تمام اندیشه‌های مهجورمانده در عصر آهن و فولاد را صیقل می‌دهد. غزل زیبایش علاوه بر داشتن نقاط قوت فنی، دارای ویژگی مهم و موثر اندیشه نیز هست، با آن مطلع برجسته بر پیشانی بلند شعرش.

تمنا

ما بی تو تا دنیاست دنیایی نداریم
چون سنگ خاموشیم و غوغایی نداریم
ای سایه‌سار ظهر گرم بی‌ترحم
چون سایه دستان تو جایی نداریم
تو آبروی خاکی و حیثیت آب
دریا تویی، ما جز تو دریایی نداریم
وقتی عطش می‌بارد از ابر سترون
جز نام آبی تو آوایی نداریم
شمشیرها را گو بیارند از سر بغض
از عشق ما جز این تمنایی نداریم
■ زنده‌یاد سلمان هراتی

مولفه‌های شعر پایداری

برجسته‌کردن و تشخیص‌بخشیدن به مفاهیم ارزش‌مند انسانی، نگاهی جزئی‌نگر و یعنی حرکت از فرم به سمت معنا، زبان روان و روزآمد کردن آن با بهره‌گیری از ساختار منسجم، بهره‌گیری از المان‌های ویژه در حوزه اساطیر، کاربرد بیان روایی و حس‌انگیزی و ... نمونه‌هایی از مولفه‌های شعر پایداری است. این نمونه‌ها در ادبیات پایداری انقلاب در شعرهای «حماسه ۱۴ ساله» محمدرضا عبدالملکیان، «شعری برای جنگ» دکتر قیصر امین‌پور غزل «غریبانه» پرویز حبیب‌آبادی نمود بارزی پیدا کرد که از نوشتن آن در این صفحه صرف‌نظر کردیم.

با یادی از عزیزان سفرکرده سید حسن حسینی، عزیزالله زیادی، تیمور ترنج، نصرالله مردانی، محمدرضا آقاسی که اشعار حماسی و ماندگاری را برایمان به یادگار گذاشته‌اند، به اشعار جوانان امروز و قابلیت‌های ویژه آنان در عرصه حماسه پایداری می‌پردازیم.

شناسنامه درد

زمانه خواست تو را ماضی بعید کند
ضمیر غایب مفرد کند شهید کند
شناسنامه درد تو را کند تمديد
تو را اسیر زمین مدتی مدید کند
درون بقچه عطرش نشد که دختر باد
سپیددم گل زخم تو را خرید کند
زده‌ست خیمه بر این باغ، آبری از اندوه
که ردپای تو را نیز ناپدید کند
زمانه بافت لباس عزا به قامت تو
که خود تهیه اسباب روز عید کند

چهارانشا

۲۸

مدرسه های قرین دره های قرین دره های قرین

زمانه خواست که در خانقاه تاول ها
تو را مراد کند، درد را مرید کند
کنون زمانه شاعر چه از تو بنویسد؟
خدا نصیب غزل مصرعی جدید کند
حدیث توست اگر قصه گوید از منصور
حدیث توست اگر وصف بایزد کند
خدا نخواست فقط از تو سر بگیرد، خواست
که ذره ذره تمام تو را شهید کند

■ محمدسعید میرزایی

حرکت از فرم به سمت معنا

محمدسعید میرزایی به معرفی احتیاج ندارد. شعر او شناسنامه درد است. با تمام زوایای پنهانی یک شعر با شاخصه های ادبیات پایداری، زبان، اندیشه، مضمون سازی، تصویر سازی، استخدام به جای کلمات. شعری با تمام ویژگی های نمادین و قابل توجه. میرزایی به جایگاه آرمانی شعر توجهی در خور داشته و دارد و این همان تمامیت حرکت از فرم به معناست، با باریک بینی های خاص محمدسعید میرزایی.

قطعه همان غزل است

نشانی ات را گم کردم
از مادرت
از مادرت پرسیدم
گفت: قطعه ۶۲، ردیف اول
آدم
و یادم آمد می گفتی
قطعه همان غزل است
اگر سر نداشته باشد
تو هم
غزل بودی
قطعه قطعه
■ علی زارعان

کمترین لفظ، زیباترین معنا

راستی! از شاعر و شعره اش چه انتظاری داریم؟ جز این که لحظه ای را در خلوت خود به اندیشیدن بگذرانیم و لذت ببریم، خالی از هرچه فرصت های مادی و به دور از دغدغه های روزمرگی؟! شعرهای حسی و انگیزشی چیزی جز این نیست که شاعر بتواند در کمترین لفظ، زیباترین معنا را ارائه کند. رسیدن از کلمه به مفهوم و راه دادن مخاطب در جهان شعر، سهم این شعر کوتاه پرمعنی است.

جهان بینی و نگاه ژرف شاعرانه

یکی از ویژگی های شعر جوان امروز، کشف و توجه به نگاه نو است. اگر شعر ابوالفضل نظری را با ویژگی کشف و توانایی در پرداختن به تصویر سازی های عاطفی بخوانید حتما با نظر ما هم عقیده خواهید شد. هر بیت این شعر، نوعی نگرش تازه به دنیاست. جهان بینی نظری جهان بینی ویژه ای است. تناسب های به جا، نگاه ژرف شاعرانه و دیدگاه فلسفی او این اثر را به اثری ماندگار تبدیل کرده است که هیچ گاه بیم فراموش شدنش در گذر زمان نخواهد رفت.

بیم فروریختن

بی قرار توام و در دل تنگم گله هاست
آه! بی تاب شدن عادت کم حوصله هاست
مثل عکس رخ مهتاب که افتاده در آب
در دلم هستی و بین من و تو فاصله هاست
آسمان با قفس تنگ چه فرقی دارد؟
بال، وقتی قفس پرزدن چلچله هاست
بی تو هر لحظه مرا بیم فروریختن است
مثل شهری که به روی گسل زلزله هاست
باز می پرسمت از مساله دوری و عشق
و ظهور تو جواب همه مساله هاست...

■ ابوالفضل نظری



با عطر گل های یاس

■ رقیه ندیری

«میم، حه، میم، دال» و آفریده شدی در هاله ای از نور، در گوشه ای از عرش، در مدار سیزده ستاره دنباله دار، و خداوند اراده کرد رونمایت را بردارد، با آفرینش آدم و تو را با روح مقدس در او دمید. اگر نبودید شما دو گنجینه ارزش مند، چه لطفی داشت سجده فرشتگان، مشتی خاک را؟!

آن ها آدم را سجده کردند در حالی که بیش تریشان تو را در او رصد نکردند بودند. و حوا از تو سهمی داشت هنگام زادن شبت. تو در زبور آوازهای داود جاری بودی در متن انجیل می درخشیدی و تورات، بهار را با تو تصویر می کرد. زمین همواره تو را چشم در راه است. او دیده است قتل هابیل را. در آغوش کشیده است کودکانی را که به جای ابراهیم و موسی با دست گرگ های نمروود و فرعون دریده شدند. او ایوب گونه هزاران آسیه را در خود جای داده است. به خود لرزیده است با طغیان عاد و ثمود و مظلومانه سکوت کرده است آن هنگام که دخترکان معصوم پنجه در خاک به دنبال روزنه ای می گشتند برای جرعه ای از زندگی. زمین دیده است و لرزیده است هم چنان که می بیند و می لرزد و دم نمی زند.

حالا که زبور و تورات، خاک گرفته اند؛ حالا که یهوه، رو به روی «یهوه» چنگال هایش را در خنجر تمام مظلومان عالم فرو کرده است؛ حالا که پیروان مسیح، او را به صلیب کشیده می انگارند و کور کورانه به سوی سراب تمدن می تازند؛ حالا که برخی از فیلسوفان در بازارهای می گردند و اذعان می کنند که خدا را کشته اند زمین باز هم در سکوت، تو را می خواند. ببین هزاران سال است که او تشنه عطر گل های نرگس است.

■ ■ ■

■ ■ ■